



نگاه به افغانستان چگونه کشور ما افغانستان نام گرفت؟

نویسنده: محمد اکرام اندیشمند

در این مقاله به چگونگی نام تاریخی افغانستان که از آریانا به خراسان و سپس به افغانستان تغییر یافت پرداخته می شود. نخست از آریانا سخن می آید. از مناطق و سرزمین های که شامل قلمرو کشور آریانا می شد. سپس تغییر نام آریانا به خراسان و قلمرو خراسان زمین باتذکری از خانواده های حکومتگر و حاکمان خراسان تبیین و بررسی می شود. در پایان از افغانستان سخن می رود. چه زمانی کشور ما افغانستان نامیده شد و این نام چگونه و از کجا به میان آمد؟

آریانا:

نام افغانستان هر چند در فاصله بیشتر از دو قرن اخیر به این کشور داده شد، اما پیشینه تاریخی این سرزمین و ساکنانش به هزاران سال قبل بر می گردد. در آن گذشته ها کشور کنونی افغانستان بخشی عمده ای از سرزمین بزرگی بود که آنرا "آریانا" یا "ایریانا" و یا "آریا و ایریا" می خواندند. این نام از هزار سال قبل از میلاد تا قرن پنجم میلادی به افغانستان امروز و بخش های از ایران کنونی، مناطقی در آسیای میانه و بخش هایی در شمال و غرب پاکستان اطلاق می گردید. محقق و مؤرخ قدیمی یونان ارآتوس تینس (Eratosthenes) در نیمه ی قرن سوم پیش از میلاد، آریانا را نام قدیم و گذشته دور افغانستان می خواند. (1)

دکتر محمد حسن یمین پروفیسور و محقق علم تاریخ افغانستان، در مورد حدود و وسعت قلمرو سرزمین آریانا می نویسد: «استرابو جغرافیا نگار و مؤرخ یونانی بر اساس گفتار ارا توتینس حدود و ثغور آریانا و به همین گونه "بطلیموس و بیلو" ولایات آریانا را در هفت ولایت این چنین مشخص ساخته اند:

- 1 - مارجیانان (حوزه مرغاب)
- 2 - بکتریانان (بلخ و بدخشان)
- 3 - هریوان (حوزه هرات)
- 4 - پاروپامیزاس (حوزه کابل و هزاره جات)
- 5 - درانجیانان (حوزه سیستان)
- 6 - اراکوزیا (حوزه ارغنداب)
- 7 - گدروزیا (حوزه بلوچستان) « (2)

سرزمین آریانا به عنوان یکی از کانونهای هفتگانه تمدن کهن جامعه بشری محسوب می شود. آریانا در زمره سرزمین های چون: بین النهرین، مصر، سواحل شرق مدیترانه، چین، نیم قاره هند، شبه جزیره یونان، ایتالیا و روم قدیم است. ساکنان این سرزمینها هزاران سال قبل در بخش های مختلف علوم ریاضی، نجوم، طب، حکمت، تجارت، کشتی رانی، نقاشی، ایجاد الفباء، زراعت، صنایع دستی، هندسه و غیره دارای تمدن درخشانی بودند و در واقع پایه های تمدن امروزی جامعه انسانی را در سیاره زمین گذاشتند. آریانا در میان حوزه های تمدنی مذکور از دو تا سه هزار سال قبل از میلاد مسیح دارای زراعت و آبیاری و شهر های آباد و پرجمعیت بود. و نقطه اتصال میان تمدنهای بزرگ یونان، چین، هند و بین النهرین محسوب می شد.

آیین زرتشت یا زردهشت درصدها سال قبل از میلاد مسیح توسط مبلغ و بنیانگذار آن به همین نام از بلخ کنونی افغانستان که "بکتريا" یا "بکتريانا" نام داشت، ظهور کرد. بلخ یا "باکتريا" مرکز و پایتخت مملکت آریانا بود. به نوشته یک مؤرخ و محقق کشور افغانستان به نقل از کتاب "سحرگاه آیین زرتشت" تألیف آر. سی. زاهنر چاپ نیویارک: «... از روایت پارسیان هند که از باز ماندگان زردهشتیان پیش از اسلام هستند و سنن ملی شانرا به دقت حفظ کرده اند چنین بر می آید که وی در سده ششم پیش از میلاد مسیح در سرزمین باختر واقع در شمال افغانستان کنونی در بین قبایلی ظهور کرده بود که خود را آریین می نامیدند. (3)

کتاب مقدس آیین زرتشت "اویستا" نام داشت که در آن عقاید و تعالیم مربوط به آیین زرتشتی و موضوعات دیگری بیان گردیده بود. نوشته هایی بروی سنگ که از دوران امپراطوری هخامنشیان در بیشتر از شش قرن قبل از میلاد مسیح منسوب به کتاب اویستا بدست آمده است نشان میدهد که بیشترین ولایات و مناطق سرزمین آریانا در کشور کنونی افغانستان موقعیت داشت. از 12 ولایت آریانا در آن کتیبه های سنگی بدینگونه نام برده می شود:

- 1 - هرکانیا (گرگان)
- 2 - پارتیا (دره خراسان)
- 3 - زرانکا (زرنج)
- 4 - ایریا (هرات)
- 5 - خوارزمیا (خوارزم)
- 6 - بکتريانا (بخدی، بلخ)
- 7 - سغدیانا (سغد)
- 8 - گندارا (حوزه کابل و سند)
- 9 - ستا گیدیا (هزاره جات و مناطق مرکزی افغانستان)
- 10 - اراکوزیا (حوزه ارغنداب)
- 11 - ماکا (مکران و بلوچستان)
- 12 - ساکا (خاک های سکایی سیستان) (4)

ظهور زرتشت و آیین زرتشتی که برخی زرتشتیان او را در جمله پیغمبران الهی محسوب میدارند حاکی از تکامل و پیشرفت انسانی و وجود تمدن در دیار و سرزمین کهن آریانا بود. عده ای معتقد اند که آیین زرتشت برخلاف تصور و باوری ناشی از عدم آگاهی تعالیم اصلی این آیین و یا در اثر تحریفی که به آن وارد شده است نه بر مبنای آتش پرستی بلکه بر مبنای یکتا پرستی قرار دارد. خداوند یکتا در آیین زرتشتی "اهورا مزدا" (هستی بخش بزرگ و دانا) خوانده میشود و تعالیم این آیین بر مبنای دستور اخلاقی: "اندیشه ی نیک"، "گفتار نیک"، و "کردار نیک" استوار است. (5)

در دوره ظهور زرتشت، آریانا دارای حکومت و اداره بود. و این دلیل دیگری بر موجودیت تمدن کهن بشری در آریانا گذشته محسوب می شود. زرتشت رهبر و مبلغ آیین خود توانست زمامدار یا پادشاه ولایت باکتريانا یا بلخ مرکز آریانا را که "گشتاسب" نام داشت به آیین زردشتی معتقد بسازد. پس از آن آیین زردشتی از بلخ به سایر ولایات و قلمرو سرزمین آریانا و حتی خارج از آن بسوی شمال غرب و غرب گسترش یافت. برغم آنکه پایتخت مملکت آریانا در باکتريا یا بلخ و سراسر قلمرو آریانا بعد از ظهور زرتشت مورد هجوم و یورش قبایل "مادها" و "پارتها" یا "پارسیها" از شمال غرب و غرب و سپس قبایل بدوی و بیابانگرد صحرای مغولستان و دشت های آسیای مرکزی قرار گرفت، اما آیین زرتشت در قلمرو آریانا مهاجمان را مجذوب خود ساخت. بگونه ای که در مطالعه و بررسی تاریخ آریانا دیده می شود که مهاجمان و یورشگران از بیرون قلمرو

آریانا با ایجاد دولت ها و امپراطوری های مقتدر در این قلمرو بیشتر به آیین و فرهنگ ساکنان آریانا گرویدند و با وجود یک دوره ستیزه گری و ویرانی در ترویج و گسترش فرهنگ آریان زمین از آیین و دین تا زبان آن تلاش کردند.

در حالیکه قسمت اعظم حدود قلمرو آریانا را آنگونه که تذکر رفت کشور کنونی افغانستان تشکیل میداد اما بعداً در قرن بیست میلادی محمد رضاشاه مؤسس خاندان پهلوی در ایران همان نام آریانا یا ایریانا را با اندک تغییر لفظی به نام ایران به سرزمینی گذاشت که از کشور پارس یا فارس قدیم و بخشی از قلمرو آریانای کهن تشکیل یافته بود. پروفیسور محمد حسین یمین محقق و نویسنده افغان به نقل از "هانری ماسه" محقق غربی در مورد تاریخ و تمدن ایران این مطلب را مورد تأیید قرار میدهد: « نام ایران برای کشور ایران امروزی نامی است بسیار تازه که از مدت تقریباً شش دهه بدین سو بر فارس کهن اطلاق شده است. آنها بنا بر ملحوظات ویژه و با تحلیل اینکه همه موارد تاریخی، مدنی و فرهنگی مملو از افتخارات دیرینه آریانا در این واژه خلاصه شده است. یعنی این نام به صورت آگاهانه بر فارس (پارس و به شکل لاتین آن پرشیا) اطلاق گردیده است. چنانکه رضا شاه مؤسس سلسله پهلوی که به گذشته پر افتخار ایران کهن (به قول خودش) توجه بسیار داشت کمی پس از رسیدن به سلطنت تصمیم گرفت کشور او که تا آن زمان معروف به فارس بود ایران خوانده شود. » (6)

همچنان این محقق و نویسنده افغانستان در بخشی دیگر از تحقیقات خود مینگارد: « سرپرسی سایکس در این باره مینویسد: " اهل کشوری که به زبان انگلیسی پرشیا (Persia) نامیده میشود آن کشور را ایران و خودشان را ایرانی میخوانند و این لفظ همان است که در اویستا " ایریا" ضبط شده و معنای آن خاک آریان است، بنا بر آن این لفظ ایران هرگاه به اصطلاح سیاسی امروزه استعمال شود محدود به کشور و دولت جدیدی است که انگلیسها آنرا پرشیا (Persia) میخوانند." (سرپرسی سایکس، تاریخ ایران، ترجمه تقی گیلانی، تهران 1323 ، ص 5)

" دیا کونوف" با استناد به آثار استرابو و تأکید قول وی میگوید: " به کار بستن صفت ایرانی ممکن است چنین تعبیر شود که صحبت بر سر زبان، دولت و کشور ایران است، چنانکه بر همه معلوم است اصطلاح (ایران) به صورت باستانیش یعنی " آریا" در آغاز شامل فارس نبوده است." (دیاکونوف، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، چاپ تهران، سال 1345، ص 581) و در مورد جدیداً تسمیه فارس به ایران در کتاب ارنسکی (زبانهای ایرانی) آمده است: " کلمه ایران به عنوان کشور جدید خاورمیانه فقط در پایان قرن نوزدهم به چشم میخورد و تنها در سال 1935 بود که دولت ایران (فارس) این کلمه را رسماً به نام قدیمی Persia بع عنوان نام رسمی کشور خود پذیرفت به همین جهت خلط کلمه Iran در معنی جدید رسمی با همین کلمه در معنی تاریخی آن که غالباً به چشم میخورد اشتباه فاحشی است. " (یوسف اراسکی، زبانهای ایرانی، ترجمه علی اشرف صادقی، تهران، نشر سخن، 1378، ص 34) « (7)

بعد از نامگذاری ایران توسط محمد رضا شاه به سرزمین فارس و بخشی از آریانا در کشور ایران این ذهنیت و اعتقاد ایجاد شد که تمام نشانه ها و افتخارات گذشته سرزمین آریانا متعلق به ایران امروز است. حتی بر مبنای چنین ذهنیت و باور نادرست، آن عده از دانشمندان، مبارزان، سیاستمداران، عرفاء و شعرا که در قلمرو افغانستان کنونی زاده شده اند از سوی ایرانیها متعلق به خودشان قلمداد شده و ایرانی خوانده می شوند. آنگونه که مولانا جلال الدین بلخی، حکیم ابوعلی سینای غزنوی، امام فخر رازی، ابو مسلم خراسانی و . . . که همه در مناطقی از افغانستان کنونی تولد شده اند شاعران و حکیمان ایرانی نه به معنی تعلق آنها به آریانای کهن بلکه به ایران کنونی گفته می شود.

هرچند دولت افغانستان در نام‌گذاری مذکور اعتراضی به دولت ایران نکرد، اما بر اساس تذکر عبدالحی حبیبی مؤرخ و محقق مشهور افغان در مجلس بزرگداشت فردوسی در دانشگاه کابل گفته می‌شود که: « این تصمیم از طرف دانشمندان افغانی بنا بر ملاحظات تاریخی مورد اعتراض قرار گرفت و مرحوم غبار و اعظمی و بعضی دیگر به نمایندگی از قشر روشنفکر به وزارت خارجه افغانستان رسماً احتجاجیه خود را سپردند اما از طرف دولت وقت به آن اعتنایی نشد.» (8) البته دلیل بی‌اعتنایی و سکوت دولت افغانستان به عدم ملی بودن دولت و ماهیت قبیله‌ای و قومی آن بر میگشت که تضعیف رابطه کشور و بخش اعظم ساکنانش را به گذشته در جهت اهداف و منافع قومگرایانه خود ارزیابی میکرد.

در یک دوره طولانی یک و نیم هزار ساله که افغانستان امروز بخشی از آریانای کهن بود و به سرزمین و کشور آریانا یا د می شد خانواده‌های متعددی چه به عنوان مهاجم و چه عنوان زمام داران بر خواسته از داخل در آریانا حکومت کردند. در این جا تنها به تذکر خانواده‌های شاهان و حاکمان آریانا و زمان حاکمیت شان می پردازیم:

1 - هخامنشیان از 545 تا 333 قبل از میلاد مسیح

2 - یونانیان از 333 تا 250 قبل از میلاد

3 - یونانو باختری از 250 قبل از میلاد تا ده‌های اول میلادی

4 - کوشانی‌ها از سال 40 تا 220 میلادی

5 - از کوشانی تا یفتلی از 220 میلادی تا 425 میلادی

6 - یفتلی‌ها از 425 تا 566 میلادی

قابل یاد آوری است که قلمرو و محدوده حاکمیت و زمام داری شاهان و زمام داران خانواده‌های مذکور در سرزمین آریانا در دوره‌ها و سالهای حاکمیت شان متفاوت بود. گاهی این قلمرو در اثر قدرت‌مندی شاهان و زمامدارانی که به هجوم و یورش دست میزدند وسیعتر میگردد. گاهی نفاق درونی اعضای خانواده‌ها و سران قبایل و عشایر اقوام به تضعیف و تحلیل آنها می انجامید و حکومت‌های مستقل ایجاد می شد و با این ضعف و ناتوانی، خانواده‌های حاکم و حاکمیت‌های شان بسوی انقراض میرفتند و سقوط میکردند.

خراسان:

بعد از نفوذ و گسترش اسلام از شبه جزیره عربستان بسوی مشرق، سرزمینی که تا آن دوران آریانا خوانده می شد نامش را به " خراسان " به معنی مشرق و طلوع گاه آفتاب داد. هر چند واژه خراسان قبل از نفوذ اسلام و استیلای اعراب مسلمان نیز به کشور امروز افغانستان اطلاق می شد. آنگونه که عبدالحی حبیبی از کشف مسکوکات شاهان هفتلی سخن میزند که لقب آنها خراسان خوتای یا خراسان خدای یعنی شاه خراسان نوشته شده است. (9)

اما سرزمین آریانا بعد از نفوذ اسلام و استیلای عرب بگونه رسمی خراسان نام گرفت و به همین نام مشهور گردید. پس از آن نام خراسان و خراسانیان در آثار و نوشته‌های نویسندگان و شاعران خراسانی، مؤرخین و محققین عرب و غیر عرب به کثرت انعکاس یافت. در نوشته‌ها و آثار این محققین و نویسندگان با وجودیکه از حدود و مناطق کشور خراسان با تفاوت و اختلاف سخن می‌آید، افغانستان امروز بخش بزرگ و محوری خراسان محسوب میشود. مؤرخ و جغرافیه دان عرب احمد بن یحیی بن جابر بغدادی که معروف به بلاذری است در تألیف مشهور خود " فتوح البلدان " در سال 255 هجری ولایات: نیشاپور (مناطق شرقی ایران امروز)، هرات، مرو، جوزجان، بادغیس، سمنگان، بدخشان، بلخ، بامیان، ماوراء النهر و خوارزم را از مناطقی مربوط به خراسان میداند. (10)

مؤلف کتاب مشهور "مسالك وممالك"، ابو اسحاق ابراهیم بن محمد اصطخری درحالیکه مناطق نیشاپور، مرو، هرات، بلخ، غرجستان، تخارستان، غور وبامیان به شمول غوربند، لوگر، کابل، نجراب، پروان، غزنی، پنجشیر را جز خاک خراسان میداند، سند وماوراءالنهر را از آن مستثنی میدارد. (11)

خراسان بعد از سقوط امپراطوری ساسانی فارس بدست کشورگشایان مسلمان عرب به تدریج طی نبرد های سخت و طولانی تحت سیطره حاکمان اعراب قرار گرفت. نفوذ اعراب به خراسان بعد از سال 642 مسیحی آغاز شد و نخستین بار در دوران خلافت اموی ها در سال 661 مسیحی شخصی بنام قیس به عنوان اولین حاکم اموی وارد ولایت نیشاپور در سرزمین خراسان گردید. از آن پس لشکر کشتی های متعددی بسوی سایر ولایات خراسان توسط زمام داران اموی صورت گرفت. لشکر کشتی و جنگ اعراب بصورت پیوسته تا کمتر از دو قرن در ولایات و مناطق مختلف خراسان ادامه یافت. چون از یکطرف در اثر مقاومت و انقیاد ناپذیری مردم خراسان از دین اسلام و حاکمیت اعراب مسلمان، پیشرفت آنها در تسخیر خراسان زمین به کندی صورت میگرفت و از سوی دیگر مخالفت و شورش در برابر حاکمان جدید از سوی مردم به وقفه ها از سرگرفته می شد. اعراب تلاش کردند تا با جابجایی و اسکان هزاران نفر از لشکریان را با خانواده هایشان در مناطق مختلف خراسان از مخالفت و قیام مردم جلوگیری کنند و زمینه را برای باور و پذیرش مردم به دین اسلام مساعد تر بدارند. این راهکار در جلب و جذب مردم خراسان بدین جدید (اسلام) مؤثر و ثمر بخش بود. هر چند جنگ ها و مقاومت هایی پراکنده ادامه می یافت و شاهان یا زمام داران کابلستان بیشتر از هر منطقه و ولایت خراسان زمین به جنگ علیه لشکریان اعراب پرداختند اما در جریان کمتر از دو قرن، اسلام به سراسر خراسان نفوذ کرد. مردم بدین جدید درآمدند و یکنوع اختلاط و امتزاج فرهنگی میان آنها و فاتحان غالب بوجود آمد. به نحوی که در این مدت و بعداً خراسانیان همراه با مردم فارس قدیم یا بخشی از ایران امروز حتی بیشتر از اعراب در تمدن اسلامی و پیشرفت علوم و معارف اسلامی نقش ایفا کردند. آنگونه که میر غلام محمد غبار مؤرخ افغانی به نقل از امین احمد نویسنده و محقق مصری می نویسد:

«خراسان در دوره اسلام از طرف عرب به جنگ و صلح فتح شده و بار دیگر استعداد و قابلیت طبیعی و درایت خراسانی در امور سیاست و علوم و فنون ظاهر شد، و خراسان نسبت به سایر ممالک اسلامی، بیشتر علما و امرای نامدار پرورش داد.» (12)

برغم آنکه دین اسلام در خراسان زمین هر چند با سختی و مخالفت مردم پذیرفته شد و دولت اموی عرب، خراسان را در سیطره و حاکمیت خود در آورد اما حرکت و قیام استقلال طلبانه علیه سلطه حاکمیت اموی و سپس علیه حاکمان عباسی از سوی مردم مسلمان خراسان در مقاطع مختلف زمانی بوجود پیوست. انگیزه های اصلی نهضت آزادیخواهانه از یکطرف که به روحیه استقلال طلبانه ی خراسانیان مربوط می شد از جانب دیگر عملکرد تبعیضگرایانه، ظالمانه و غیر عادلانه حاکم عرب در سرزمین خراسان مسبب تحریک و تحریر این روحیه می گردید.

نخستین درفش استقلال طلبانه را علیه امویها ابومسلم خراسانی در سال 129 هجری مطابق 746 میلادی برافراشت. ابومسلم متولد سال 720 مسیحی در شهر انبار قدیمی و ولایت سرپل کنونی افغانستان بود. او در مرو با گرد آوری یکصد هزار نیرو از ولایات مختلف خراسان پایان خلافت یا حاکمیت خاندان اموی و آغاز خلافت خاندان عباسی را اعلان کرد و خود را شهنشاه خراسان خواند. او قلمرو خراسان را از تسلط حاکمان اموی تصفیه نمود و سایر مناطق و سرزمین های اسلامی را به نفع حاکمیت جدید خاندان عباسی اعراب از سلطه ی اموی ها کاملاً خارج ساخت و به حاکمیت خاندان اموی نقطه پایان گذاشت. اما بعداً در 25 شعبان 137 هجری قمری مطابق 754 مسیحی از سوی منصور خلیفه عباسی بصورت ناجوانمردانه با خدعه و نیرنگ به قتل رسید.

بعد از قتل ابومسلم قیام های متعددی علیه تسلط حاکمان عباسی در خراسان بوقوع پیوست. قیام "سندباد" در سال 759 مسیحی در هرات و نیشاپور، قیام "حکیم مقنع" در سال 775 در مرو، قیام "استاد سیس بادغیسی" در سال 766 در هرات و قیام "حمزه سیستانی" در سال 799 میلادی در سیستان از مشهورترین قیامهای بودند که از سوی زمامداران عباسی سرکوب گردیدند. اما در سال 206 هجری (821 مسیحی) طاهر بن حسین پوشنگی هراتی (ولسوالی زنده جان کنونی هرات) یکی از سرداران نیروی مامون الرشید خلیفه عباسی که به حاکمیت مرو توظیف شد استقلال خراسان را اعلان کرد. وی با اعلان استقلال خراسان بنیانگذار حاکمیت خانواده طاهریان گردید که بعد از او تا سال 872 افرادی از این خانواده بنام های: طلحه بن طاهر، عبدالله بن طاهر، طاهر بن عبدالله و محمد بن طاهر به حکومت پرداختند.

بعد از شکل گیری دولت مستقل طاهریان در خراسان که تسلط حاکمان عربی تضعیف گردید و خلافت عباسی ها در بغداد بسوی انحطاط رفت، دولت های مستقل در خراسان ادامه یافت. هر چند که در دوره های مختلف با لشکر و یورش های مهاجمان بیرونی همچون چنگیز خان مغولی و تیمورگورگانی استقلال خراسان از میان رفت، مدنیت و آبادی شهرها تخریب گردید. خانواده های که بعد از سلسله طاهریان در خراسان به پادشاهی و زمام داری پرداختند عبارت بودند از: صفاریان که مؤسس این خانواده یعقوب بن لیث از سیستان بود. او در شهر زرنج مرکز ولایت نیمروز افغانستان کنونی پیشه ی آهنگری داشت و بعد به گروه عیاران خراسان پیوست. وی در آغاز سیستان و سپس تمام خراسان را در سیطره خود آورد. پس از یعقوب، عمرو لیث و طاهر بن محمد از این خانواده حکومت کردند تا آنکه حاکمیت آنها در سال 910 مسیحی توسط سامانی ها سقوط داده شد.

مؤسس خانواده سامانی های تاجک تبار شخصی بنام سامان خدا یا سامان خدات از بلخ و سمرقند در شمال خراسان قدیم بود. او در بلخ پا به عرصه ی سیاست گذاشت. اسماعیل یکی از پسرانش که به حکومت بخارا رسید، دولت مقتدر و متمدن سامانیان را در خراسان بمیان آورد. در طول بیشتر از یک قرن تداوم حکومت سامانیان علاوه از اسماعیل بن احمد سامانی، ابو نصر احمد بن اسماعیل، نصر بن احمد، نوح بن نصر، عبدالملک بن نوح، ابوصالح منصور بن نوح و ابوالقاسم نوح بن منصور از این خانواده در خراسان به حکومت رسیدند. و حکومت آنها در سال 999 میلادی توسط سلسله غزنویان پایان یافت.

مؤسس دولت غزنویان در خراسان سبکتگین داماد الپتگین از غلامان ترک تبار دربار شاهان سامانی بود که به افسری گارد شاهی و بعداً به سپهسالاری ارتش سامانی رسید. او در سال 962 با تصرف ولایت غزنی حکومت مستقلی را از دولت سامانی تشکیل داد. بعد از مرگ وی دامادش سبکتگین براریکه حاکمیت تکیه زد و بر بسیاری از ولایت خراسان سلطه یافت. او در 997 بمرد و حکومت را در خراسان ابوالقاسم محمود پسر بزرگش بدست گرفت که بعداً با ایجاد یکدولت مقتدر از طریق یورشگری و توسعه طلبی به سلطان محمود غزنوی مشهور گردید. او از مقتدرترین شاهان خانواده غزنویان محسوب می شد که قلمرو خراسان را از قزوین تا دریای ستلج در هندوستان شمالی و از خوارزم در آسیای میانه تا بحر عرب توسعه داد. بعد از سلطان محمود پسرانش سلطان محمد و سلطان مسعود و سپس سلطان مودود بن مسعود، علی بن مسعود و مسعود بن مودود، عبدالرشید بن محمود، ابراهیم بن مسعود، مسعود بن ابراهیم، ارسلان شاه بن مسعود، بهرامشاه بن مسعود، خسرو شاه بن بهرامشاه، خسرو ملک بن خسرو شاه از خانواده غزنویان تا سال 1148 در خراسان حکومت کردند.

بعد از غزنویان، سلجوقیان از ترکمنان بحیره بالخاش و اراک به تشکیل حکومت در خراسان پرداختند. مشهورترین زمامداران آنها طغرال شاه، آلپ ارسلان، ملک شاه و سلطان سنجر بود که

سلطان اخیر الذکر در 1157 مسیحی بمرد و به حاکمیت سلجوقیان توسط خانواده غوریها پایان داده شد. سلاطین غوری که بعد از غزنویها در خراسان به زمامداری پرداختند ساکنان بومی ولایت کوهستانی غور در مناطق مرکزی خراسان زمین بودند. غوریها قبل از غزنویان استقلال محلی خود را داشتند و پیوسته با دولت ها و حکام ماقبل خویش بر سر حفظ استقلال و خودمختاری خود در جنگ و کشمکش به سر میبردند. از مشهورترین پادشاهان غور علاءالدین جهانسوز بود که شهر غزنی پایتخت امپراطوری غزنویان را در سال 1148 مسیحی به آتش کشید و به کشتار و ویرانی بی حساب پرداخت. پایتخت سلاطین غوری شهر "فیروزکوه" در غور بود. بعد از آنکه علاءالدین در 1155 مسیحی بمرد پسرش سیف الدین جانشین پدر شد. سپس مردان دیگری از این خانواده تا اوایل قرن سیزدهم میلادی (1214 میلادی) یکی پی دیگری به سلطنت رسیدند. بعداً حاکمیت این خاندان توسط خوارزمشاهی ها که در شمال غرب خراسان بنام "آل مامون" از دوره سامانیان به بعد حکومت محلی داشتند سرنگون گردید.

مشهورترین و مقتدرترین شاهان خوارزمی سلطان علاءالدین محمد بن تکش بود که از 1199 تا 1219 مسیحی پادشاهی کرد و با راندن آخرین بقایای حاکمیت غوریها و درهم کوبیدن دولت ترکی ثمرقند و دولت فرختایی کاشغرستان در شمال شرق خراسان، امپراطوری بزرگی بوجود آورد. اما دولت خوارزم شاهی در دوران سلطنت وی با یورش چنگیزخان مغلی از میان رفت. سلطان محمد خوارزم شاه که با قتل و غارت کاروان تجارتهای چنگیز و سپس قتل نماینده او، موجب هجوم چنگیز به خراسان زمین شد، خود بدون مقاومت در برابر یورشگران چنگیزی پناه فرار نهاد.

تموچین مشهور به چنگیز از قبیله بدوی و بیابانگرد "بورجیقین" منگولیا بود که بر همه قبایل دیگر مغولی فایق آمد و حکومت نیرومندی را در مغولستان یا منگولیا بنا نهاد. او نخست چین شمالی و ترکستان شرقی را تصرف کرد و سپس در اثر اشتباه سلطان محمد خوارزم شاه در سال 1220 مسیحی با دوصد هزار عسکر ترک و مغول بسوی کشور خراسان هجوم آورد. چنگیز با لشکریانش علی الرغم مقاومت سخت و دلاورانه بسیاری از مردم خراسان زمین سراسر کشور خراسان را متصرف شد و تمام آبادی و آثار مدنیت و پیشرفت سرزمین خراسان را که طی قرون متوالی ایجاد شده بود نابود کرد و میلیونها نفر را به قتل رسانید. لشکریان مغول سرزمین های قدیم و مرکز خلافت اسلامی را در بغداد نیز تسخیر نمودند و آثار مدنیت را نیز در آنجا ها ویران ساختند.

بعد از مرگ چنگیز در 1226 مسیحی که بازماندگان خانواده چنگیز و افراد مغولی در خراسان به حکومت ادامه دادند تدریجاً به فرهنگ خراسان زمین جذب شدند و با پذیرش دین اسلام روش و عملکرد ترسناک و ظالمانه ی چنگیزی خود را در برابر مردم تغیر دادند. در طول یک و نیم قرن دیگر که بازماندگان چنگیز در خراسان زمین و خارج از آن در قلمرو خلافت اسلامی به حکومت پرداختند وضعیت زندگی اندک اندک متحول گردید. شهرها و روستاها از نو ساخته شدند. حکومت های مستقل چون ملوکان کرت در هرات که از قتل عام سالهای هجوم چنگیز باقی مانده بودند مجال بروز دوباره یافتند. شاعران و حاکمانی چه آنکه اتفاقاً از دوران هجوم چنگیزیان زنده مانده بودند و یا بعداً متولد شدند، سر بر آوردند. اما با ظهور امیر تیمور گورگانی در قرن چهاردهم میلادی از آنسوی رود جیحون بار دیگر خراسان زمین مورد یورش و ویرانی قرار گرفت.

تیمور پسر ترغای از سران قبیله برلاس ترک مؤسس خانواده تیموریان یا گورگانیان بود. او در سال 1333 میلادی در شهر کش یا شهر سبز کنونی در جنوب سمرقند متولد شد. برخی از مؤرخین نسب او را به چنگیز میرسانند. او در جوانی ابتدا به حاکمیت شهر کش رسید و سپس در سال 1372 میلادی دست به یورش و کشور کشایی زد. تیمور با تصرف تمام قلمرو خراسان و تسخیر هندوستان، ترکستان شرقی، سرزمین های فارس قدیم، عراق، سوریه، مصر و ترکیه کنونی در نتیجه جنگ

های خونین و ویرانگریهای مدحش دست به تشکیل امپراطوری بزرگی زد. اودرسال 1404 مسیحی بمرد و بازماندگانش درخراسان به حکومت ادامه دادند.

زام داری بازماندگان تیمور درخراسان زمین که به دولت گورگانی شهرت یافتند از 1380 تا 1506 مسیحی طول کشید. آنها برخلاف تیمور که درولایات وشهرهای خراسان به حکومت پرداختند به احیای فرهنگ ومدنیت توجه کردند. اما جنگ ونزاع اولادها وبازماندگان تیمور برسر قدرت موجب انقراض دولت تیموریان دربخش خراسان گردید. هرچند محمد بابر از این خانواده تا سال 1501 مسیحی در سمرقند واندیجان حکومت میکرد وبعداً متوجه تشکیل حکومت درکابل و ولایات شرقی خراسان شد مؤفق به سقوط دولت لودیهای افغان یا پشتون درشبه قاره هندوستان گردید وبه جای آنها دولت مقتدر بابری هارا درهندوستان بوجود آورد. افراد این خانواده تا سال 1738 درشبه قاره هند به سلطنت پرداختند که بعد از بابر مشهورترین سلاطین آنها: اکبر، جهانگیر، شاه جهان واورنگزیب بود. بابری ها در این مدت کنترل خود را به کابل و ولایات شرقی خراسان نیز حفظ کردند. درحالیکه بابری ها به کابل وبخش شرقی خراسان حکومت مینمودند، بخش شمالی خراسان تحت سیطره وحکومت شیبانیها و ولایات غربی وقسماً جنوبی خراسان در تصرف و حاکمیت صفویها قرار گرفت.

بنیانگذار دولت شیبانیها محمد شیبانی از احفاد جوجی پسر چنگیزخان بود که با تصرف ماوراءالنهر درسال 1500 مسیحی از حاکمان گورگانی، سلطنت شیبانیها را اساس گذاشت. اوسپس حملات خود را برای تصرف تمام خراسان بسوی جنوب ادامه داد اما بعد از تصرف قندهار و هرات درجنگ با اسماعیل صفوی در 1510 به قتل رسید. بازماندگان موصوف تا سال 1599 میلادی در سمرقند وبخارا به حکومت ادامه دادند.

مؤسس دولت صفوی، اسماعیل صفوی از شیعیان متعصب 12 امامی بود که درسال 1502 آذربایجان را در منطقه قفقاز متصرف شد وبا اعلان پادشاهی خود مذهب تشیع 12 امامی را مذهب رسمی خواند. سپس برای حاکمیت این مذهب وتوسعه قلمرو خود به سرزمینهای فارس قدیم وبسوی خراسان در مشرق به لشکر کشی وجنگ پرداخت. اودولت گورگانی هارا درخراسان سرنگون کرد وبا دولت شیبانی در ماوراءالنهر وشمال خراسان بارها به جنگ پرداخت. بعداً جانشینان اونیز به این جنگها با حاکمان شیبانی ادامه دادند. در واقع خراسان میان سه دولت صفوی، شیبانی وبابری تجزیه وتقسیم گردید. وجنگ میان دولتمداران آنها بر سر توسعه قلمرو درخراسان ادامه یافت. این درحالی بود که مردم در داخل خراسان از حاکمان وحاکمیت هر سه خانواده نارضایتی داشتند وعلیه آنها به مخالفت وقیام های طولانی دست زدند. درحالیکه تسلط شیبانیها با ایجاد حکومت های محلی خود مختار در شمال خراسان روبه ضعف می نهاد، سلطه بابری ها در ولایات شرقی به قیام های مسلحانه ودیرپا اما نامؤفق روبرو گردید. معروف ترین این قیام ها، قیام روشانیان وقیامی برهبری خوشحال خان ختک شاعر معروف زبان پشتو وفارسی دری بود که تا سال 1691 میلادی ادامه یافت.

دولت صفوی که در جنوب وغرب خراسان با تبعیض مذهبی وبیداد حکومت میکرد در برابر مخالفت وقیام ها از پا درآمد. در ابتدا میرویس خان هوتکی از قبیله ی غلجایی پشتون به تسلط گرگین حاکم صفوی در 1709 میلادی در قندهار پایان داد ودولت مستقل هوتکی را تأسیس کرد. بعداً درسال 1717 میلادی در هرات نیز عبدالله خان ابدالی به تشکیل حکومت مستقل پرداخت. پس از فوت میرویس هوتکی پسرش شاه محمود که در 1716 میلادی جانشین پدرش به اصفهان پایتخت دولت صفوی حمله برد ودر 1722 شاه حسین صفوی را وادار به تسلیم نمود وخود به جای او به تخت سلطنت نشست. شاه محمود دوسال بعد بمرد وپسر کاکایش شاه اشرف بر تخت اصفهان جلوس کرد. اما به سلطنت او در اصفهان در 1729، به حکومت ابدالی هرات در 1731 وبه

حکومت غلجایی قندهار در 1738 میلادی توسط نادر افشار از افسران نیروهای شهزاده طهماسب پسر شاه حسین صفوی پایان داده شد. نادر سپس خود را پادشاه اعلان کرد. کابل و ولایات شرقی خراسان را از تسلط حاکمان بایری بیرون کشید و در 1739 دهلی را نیز از محمد نادرشاه آخرین شاه بایری بدست آورد. نادر افشار سال بعد بخارا و خوارزم را هم متصرف شد و سرانجام خود در 1747 در قوچان توسط افسران قزلباش لشکر خود به قتل رسید.

افغانستان

افغانستان بصورت رسمی وبه عنوان نام یک کشور اسم تازه ای میباشد که به بخشی مهمی از سرزمین آریانای کهن و خراسان بعد از اسلام در حدود دو و سه قرن اخیر نهاده شده است. هر چند که قبل بر آن واژه ی افغان نه به سرزمین و کشور مستقل، بلکه به برخی عشایر و قبایل پشتون یکی از اقوام کهن آریایی و قدیم خراسان زمین اطلاق می شد. اما بعداً خاصتاً پس از فروپاشی و تجزیه کشور وسیع خراسان یا همان آریانای کهن و در دوره سلطنت شاهان ابدالی کلمه افغان نخست از قبیله ی خاص پشتون به قبایل مختلف قوم پشتون و سپس به اقوام مختلف ساکن در محدوده کشور ما نهاده شد. به قول میر غلام محمد غبار مؤرخ شهیر کشور: «بالآخره اسم افغان و افغانستان بمیان آمده وبه مرور قرون از قبیله به قبایل و طوایف انتقال وبه تدریج از نشیب های جبال سلیمان به تمام صفحات جنوب هندو کش تا دریای سند منتقل و در نهایت به تمام ملت و مملکت خراسان قرون وسطی اطلاق گردید و امروز جانشین آریانای قدیم به شمار میرود.» (13)

البته واژه افغان بسیار قدیم تر از اسم افغانستان که بعد از پادشاهی احمدشاه ابدالی وبه خصوص در دوران زمام داری بازماندگان او جانشین نام خراسان و اسم رسمی مملکت ما شد وجود داشته است. عبدالحی حبیبی مؤرخ معاصر کشور کاربرد تاریخی واژه ی افغان را یک هزار و هفتصد سال قبل و انمود میدارد. (14)

اینکه کلمه افغان در اصل وریشه ی خود از زبان پشتو گرفته شده یافارسی دری چندان روشن نیست. در حالیکه در متون قدیم عربی و فارسی دری، افغان به قبیله و یا قبایل پشتون ساکن در مناطق جنوب و شرق کشور منسوب شده است اما در مورد پشتو بودن واژه افغان شک و تردید وجود دارد. در حواشی و تعلیقات فرید بیژند به کتاب جغرافیای تاریخی افغانستان تألیف میر غلام محمد غبار کلمه افغان از کلمه های کهن دری خوانده می شود. در نوشته مذکور می آید: «در زمان کوشانیان، در سده های نخستین میلادی بود که در سرزمین پشتونان و همسایگان، کیش بودایی گسترش پیدا کرد و جای کیش زردشتی را گرفت و از این راه میان مردمان ایران (آریانا) وجه جدایی و شکاف مذهبی پدید آمد. تیره ای از کیش زردشتی روی میگردداند و از هم کیشان و هم نژادان خود جدا میگردد و چون در منطقه ای که میزست، پیروان کیش زردشتی بسیار بودند، به منطقه دیگر که همباوران تازه را در برداشت روی می آورد. و همین باعث میگردد که در نظر بقیه زردشتی کیشان که همانا اشکانیان و ساسانیان باشد "اوغان" خوانده شود. (جعفری، ص 1265)» (15)

مؤلف انگلیسی کتاب افغانان یا گزارش سلطنت کابل جنرال مونت استوارت الفنتون نیز احتمال میدهد که واژه افغان از زبان فارسی گرفته شده باشد. او می نویسد: «در مورد اصل نام "افغان" که اکنون بصورت عام بر آن ملت اطلاق می شود، اطلاعات دقیق و مشخصی در دست نیست و شاید که نام جدید باشد. این نام را آنان از طریق زبان فارسی گرفته اند.» (16)

برغم آنکه واژه افغان برگرفته از زبان پشتو باشد یانه، این اسم از نخستین زمان کاربرد آن به قبیله و یا قبایل پشتون که در آغاز عمدتاً دروادی رود سند و نواحی کوه های سلیمان میزیستند اطلاق میگردد. و قبل از آنکه افغانستان به عنوان نام کل کشور رسمیت و شهرت یابد و جانشین اسم خراسان شود، کلمه افغان در اسناد و تالیفات مؤرخین و جغرافیه نگاران تنها معرف قوم پشتون

و مناطقی در جنوب و شرق کشور بنام افغانستان مبین محل و منطقه سکونت پشتونها بود. مرحوم عبدالحی حبیبی نویسنده و مؤرخ افغان در تحقیقات و تتبعات خود این امر را روشن میدارد: «اما درباره کلمه افغانستان هم میتوان گفت که این نام محدثی نیست که در عصر احمدشاه ابدالی خلق کرده باشند، بلکه قرن ها قبل از او یعنی هفتصد سال پیش از این موجود و مستعمل بود و ما در تاریخ هرات سیفی هروی تالیف (حدود 721 هجری) می بینیم که وی همین سرزمین های شرقی افغانستان را تا مجاری سند بنام افغانستان می خواند و از این بر می آید: در زمانیکه هرات پایتخت آل کرت بود و مملکت بعد از سپری شدن دوره های وحدت سیاسی غزنویان و غوریان بسبب تجاوز چنگیزیان بسوی تجزیه و ویرانی میرفت نام افغانستان در آنوقت هم رواج داشت ولی نه با وسعتی که در زمان امپراتوری احمد شاهی کسب کرده بود. در زمان تیموریان هرات مولانا کمال الدین عبدالرزاق ثمرقندی هروی که در سنه 816 هجری در هرات بدنیا آمده و یکی از دانشمندان و مؤرخان و رجال قضاء و سیاست دربار هرات بود تاریخ مطلع سعدین و مجمع بحرین خود را در سنه (857 هجری) نوشت وی نیز در این کتاب افغانستان را با همان وسعت جغرافی که سیفی می شناخت مکرراً مذکور میدارد که جزوی از مملکت وسیع تیموریان هرات بنام خراسان بود که معین الدین اسفزاری هم در روضات الجنات افغانستان را مکرراً ذکر میکند. « (17)

مرحوم میرمحمد صدیق فرهنگ مؤرخ دیگر کشور نیز به معنی واحد و یکسان هردو واژه ی پشتون و افغان تأکید میکند: «هنگامیکه زبان پشتو به مرحله خط و کتابت رسیده است کلمات افغان و پشتون در آثار نویسندگان و شاعران این قوم با مفهوم واحد به جای یکدیگر استعمال شده اند. بنا براین بطور کلی و اجمالی میتوان گفت که خود پشتونها ترجیحاً خود را پشتون گفته اند، در حالیکه فارسی زبانان آنان را افغان و هندیان، پتهان نامیده اند و هر سه کلمه از سده شانزدهم به بعد در کتابت راه یافته و در معنی واحد بکار رفته است. « (18)

رویه مرفته نام افغانستان پس از پادشاهی احمد شاه ابدالی به تدریج جانشین اسم خراسان شد نه در دوران پادشاهی او. در دوره سلطنت و زمام داری احمد شاه درانی که امپراتوری وسیعی را تشکیل داد و بنیانگذار افغانستان نوین و سرسلسله شاهان و حاکمان پشتون محسوب می شود نام مملکت بصورت رسمی نه افغانستان بلکه خراسان خوانده می شد. تغییر نام کشور از خراسان به افغانستان در یک مراسم رسمی دولتی، یا در یک گردهمایی و مجلس بزرگ مردم بنام "لویه جرگه" و چیز دیگر و یا در یک همه پرسی و نظرخواهی عمومی و یا رفرندم عملی نگردید. احمدشاه ابدالی بنیانگذار دولت معاصر افغانستان نیز خود را پادشاه خراسان می خواند. در حالیکه برخی به اشتباه فکر میکنند نام افغانستان بگونه رسمی از سوی او برگزیده شده است. جانشینان او تا شاه شجاع نیز خود را پادشاه خراسان می خواندند. اولین بار در مکاتبات و معاهدات رسمی با دولت های خارجی واژه افغانستان را لارڈ اکلند انگلیسی، و ایسرای شبه قاره هند در نامه خود عنوانی شاه شجاع پادشاه وقت در آگست 1838 (جمادالاول 1204) بکار برد. و حتی جنرال استورات الفنتون که در رأس هیئتی بریتانیا در اکتوبر 1808 بدربار شاه شجاع میرود و بعداً کتاب افغانان یا سلطنت کابل را نوشت نام رسمی کل کشور ما را خراسان میگوید. او می نویسد: «نامی که توسط ساکنان سرزمین بر تمام کشور اطلاق می شود خراسان است اما واضح است که به کار بردن این نام درست نیست؛ از یکسو تمام سرزمین افغانان در محدوده خراسان داخل نیست و از سوی دیگر در بخش مهم آن ایالت، افغانان ساکن نیستند. « (19)

اینکه الفنتون کاربرد نام خراسان را به قول خودش به این دلیل که در بخش مهمی آن افغانان ساکن نیستند نادرست میداند از سیاست های انگریزی استعماری آن دوران بریتانیا ناشی می شود. همان سیاست ایجاد تفرقه بنام قومیت ها و جلوگیری از رشد و ایجاد ملت - دولت در افغانستان و در بسیاری از سرزمین های تحت اشغال و استعمار. و گرنه الفنتون به خوبی میداند که نام

خراسان در طول قرون متمادی نام رسمی سرزمین و کشوری بود که افغانستان کنونی بخش عمده آن را تشکیل میداد و در آن کشور به قول الفنستون افغانان که منظور او پشتون ها است ساکنان قدیمی خراسان بودند و از کهن ترین اقوام آریایی محسوب می شدند. بیان حدود و قلمرو کشور خراسان در منابع مختلف محققین، مؤرخین و جغرافیا نگاران دنیا هیچ نقطه ی ابهامی در این مورد باقی نمیگذارد. عبدالحی حبیبی مؤرخ کشور می نویسد: « در سنه 733 ق هنگامیکه ابن بطوطه جهانگرد عربی از این جا بسوی هند از دریای سند گذشت (محرّم 734 ق) وی تمام این سرزمین را به شمول ترمذ و سرخس و هرات تا سلسله کوه هندوکش و سلیمان و دره هایی که از کابل و غزنی بسوی کنار های سند گذشته خراسان می نامد. این تسمیه وقتی خوبتر تحقق میابد که شاهرخ پسر امیر تیمور هرات را مرکز خراسان و پایتخت خود میگرداند و حدود مملکت او از دریای سند تا حدود پارس میرسد. . . .

در سنه 922 ق بابر از کابل بردهلی تاخت چون آن شهر را گرفت جمالی دهلوی در مدحش گفت:

از خراسان چون به هندوستان شدی آمد ترا

بخت و دولت دریمین فتح و نصرت دریسار

در این وقت نزد جمالی دهلوی تمام کابلستان تا دریای سند خراسان بود. « (20)

همچنان همانگونه که در بالا گفته شد شاهان پشتون درانی تا دوره شاه شجاع خود را شاهان خراسان می خواندند. حتی مردم عام قوم پشتون، عشایر و قبایل مختلف پشتون در ولایات جنوب و شرق در دو سه قرن اخیر هم حین سفر تا شبه قاره هند خود را از کشور خراسان می نامیدند. به قول مرحوم عبدالحی حبیبی: « مردم افغانستان مخصوصاً پشتوزبانان کوچی و قتیکه از مساکن خود در ولایات ننگرهار و پختیا (پکتیا) و غزنی و قندهار در زمستان بسوی شرق حرکت می کنند و در آنجا از سرزمین های کوهستانی خود به مراتب تاریخی قدیم دروادیهای دریای سند پای می نهند چون مردم بومی از وطن اصلی شان بپرسند گویند از خراسان آمدیم و دروادی پیشین بین هند و باغ و قلعه سیف الله تا کنون جایی بنام خراسان کاکرنا میده می شود که وسعت شرقی این نام را می رساند. « (21)

کشور افغانستان حتی در زمانیکه از خراسان به این نام تغیر یافت هر چند نه به وسعت آریانا و خراسان زمین اما بیشتر از محدوده ای بود که افغانستان امروز را تشکیل میدهد. آخرین تجزیه و جدایی بخش های این کشور پس از ورود و سلطه استعماری انگلیس ها به شبه قاره هند بود که خط دیورند توسط آنها بروی مرزهای شرقی و جنوبی کشیده شد. آنچه که در پیامد تجزیه و جدایی بخش های مختلف کشور در تمام دوره های آریانا، خراسان و افغانستان معاصر عرض اندام کرد، ایجاد کشور غیر طبیعی با تفاوت های قومی، زبانی و حتی نژادی بود. ایجاد کشوری متشکل از اقلیت های قومی و تباری. چون بخش بزرگ و بدنه های اصلی اقوام در بیرون از افغانستان کنونی در همان قلمرو آریانای کهن و خراسان قدیم با نام و عنوان متغیر باقی ماندند. این وضعیت و موقعیت به عنوان یکی از عوامل نامساعد و حتی بازدارنده در ایجاد و گسترش هویت واحد ملی تبارز کرد. سیاست تنگ نظرانه و غیر ملی حاکمیت ها، ناهمگرایی و ناکارایی عوامل گفته شده را هنوز نامساعد تر و ناکارآمدتر ساخت و بر میزان بازدارندگی آن افزود. مسلماً تداوم چنین سیاستی از سوی قدرت و حاکمیت سیاسی در هر هیئت و هویتی چیزی بیشتر از چرخش دورانی باطل و زجر آور نیست. واقع گرایی و نگرش عقلایی در تفکرات سیاسی و اجتماعی در هر دو میدان نظری و عملی یگانه راه بیرون رفت از این و اماندگی و در جازدگی محسوب می شود. ما در زمان امروز قراردادیم و مسیر حرکت ما نه پشت به فردا و رو به گذشته بلکه پشت به گذشته و رو به فردا است. رفتن به گذشته آریانا و خراسان و احیای مجدد آن هر چند که افتخار آفرین و شکوهمند باشد چیزی بیشتر از یک فکر و اندیشه احساسی و عاطفی متناقض با واقعیت های کنونی نیست. امروز نام کشور ما افغانستان

است. باوجودیکه افغانستان در آغاز به محل مورد سکونت قوم پشتون یکی از اقوام کهن سرزمین وکشورخراسان اطلاق می شد و افغان به عنوان واژه ی مترادف پشتون مورد استعمال بود، اما اکنون افغانستان نام کشورمستقل و واحدیست که در آن اقوام مختلف به شمول پشتونها زندگی می کنند. افغان نیز برخلاف گذشته از لحاظ قانونی، حقوقی و عملی تنها معرّف پشتون و مترادف کلمه پشتون نیست بلکه باشندگان این سرزمین منسوب به اقوام مختلف را شامل می شود. هرچند سیاست تبعیض آمیز و غیرملی برخی از شاهان و زمام داران پشتون از شکل گیری ملت واحدی بنام و هویت افغان که همه اقوام خود را در این هویت ببینند جلوگیری کرد. اما این از وجایب دولت افغانستان و همه روشنفکران و سیاستمداران کشور است که در شکل گیری هویت واحد ملی وحدت ملی گام بردارند. اینکه هویت ملی چگونه شکل می گیرد؟ وحدت ملی چگونه تأمین می شود؟ دولت ملی چه دولتی را می توان گفت و وظیفه آن در قبال روند و جریان تشکیل ملت و تأمین وحدت ملی چیست به بحث و بررسی جداگانه و بیشتری نیاز دارد که در مقاله دیگری به آن پرداخته خواهد شد.

رویکردها:

- 1 - کهزاد، افغانستان در شاهنامه، انتشارات بیهقی چاپ کابل، سال 1355، ص 174
- 2 - یمین، پوهاند (پروفیسور) دکتور محمد حسین، افغانستان تاریخی، چاپ پشاور سال 1380، ص 10
- 3 - فرهنگ، میر محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد اول، ص 6
- 4 - آریانا دایرةالمعارف، چاپ کابل، جلد سوم، ص 229
- 5 - رضائی، عبدالعظیم، تاریخ ده هزار ساله ایران، چاپ تهران، سال 1379، ص 74
- 6 - افغانستان تاریخی، ص 21
- 7 - همان مأخذ، ص 24
- 8 - همان مأخذ، ص 22
- 9 - حبیبی، عبدالحی، جغرافیای تاریخی افغانستان، چاپ کابل، بنگاه نشراتی میوند سال 1378، ص 309
- 10 - بلاذری، فتوح البلدان، چاپ قاهره سال 1901، ص 41
- 11 - غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، سال 1368، ص 8
- 12 - همان مأخذ، ص 85
- 13 - غبار، جغرافیای تاریخی افغانستان، چاپ پشاور، سال 1383، بنگاه نشراتی میوند، صفحه 22
- 14 - حبیبی، جغرافیای تاریخی افغانستان، ص 257
- 15 - غبار، جغرافیای تاریخی افغانستان، ص 163
- 16 - الفستون، مونت استوارت، افغانان، جای، فرهنگ، نژاد، (گزارش سلطنت کابل)، ترجمه به فارسی دری، محمد آصف فکرت، چاپ ایران سال 1373، ص 157
- 17 - حبیبی، جغرافیای تاریخی افغانستان، ص 263
- 18 - افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد اول، ص 36
- 19 - افغانان (گزارش سلطنت کابل) ص 158
- 20 - حبیبی، جغرافیای تاریخی افغانستان، ص 317
- 21 - همان مأخذ، ص 316

